

جریان دانشجویی انقلابی باید با حفظ نگاه نقادانه‌ای که در ذات خود دارد، زبان گویایی برای بیان کارآمدی های نظام نیز در بخش های گوناگون باشد و خود نیز در جهت افزایش این کارآمدی فعالیت کند. این مهم میسر نخواهد شد مگر اینکه جریان دانشجویی با گذر از مسائل و معضلات مقطعی و با نگاهی کلان نگر به دستاوردهای انقلاب اسلامی بنگر د...

دانشجویی مستقل

وضعیت‌شناسی عملکرد ۴ دهه‌ای جمهوری اسلامی به قلم پرویز امینی

لزوم بازتعریف مواجهه حکومت با مردم



۴ و ۵

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

بهار ۱۳۹۷ شماره چهارم

۶

از کجا باید شروع کرد؟

گذر از دهه چهارم انقلاب و درس‌هایی که از همه این سال‌ها گرفتیم می‌تواند آغازی برای تعیین اولویت‌های جدید و میل به سوی آرمان‌ها باشد



سرمقاله

دهه پنجم؛ آرمان‌های انقلاب و شناخت اولویت‌ها



سیدمحمدرضا حسینی

عضو هیات مؤسس و دبیر اسبق اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل

در حالی آخرین سال از دهه چهارم انقلاب اسلامی را پشت سر می‌گذاریم که تحقق نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دستاورد سیاسی این انقلاب که در آن اصل «حاکمیت مردمی» با اصل «حاکمیت الهی انتصاب سیاسی» همزیستی و همخوانی دارد؛ مهم‌ترین ظرفیت در جهت برپایی آرمان‌ها و تحقق اهداف انقلاب اسلامی است و حفظ این نظام سیاسی اصلی‌ترین ضرورت در جهت برنامه‌ریزی برای رسیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی است. بقای سیستم حداقل به دو مورد بستگی دارد. اول: تلاش در جهت تأمین معیشت مردم و حفظ و ارتقای کارآمدی نظام و دوم: مبارزه با فساد و جلوگیری از توسعه آن در سیستم که در صورت عدم درمان می‌تواند حیات نظام را دچار

مشکلات اساسی نماید. خوب با چنین نگاهی که جمهوری اسلامی مهم‌ترین ظرفیت در جهت تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی است، جریان معتقد به انقلاب اسلامی نباید با فراموشی آرمان‌ها در مسیر روزمرگی بیفتد و با باور به اینکه تحقق هیچ‌یک از آرمان‌های انقلاب غیرممکن نیست به دنبال شناخت اولویت‌ها در جهت تحقق آرمان‌ها باشد. بنابراین جریان متعهد و باورمند به انقلاب اسلامی می‌بایست ضمن آنکه توأمان در مسیر حفظ آرمان‌ها و زنده نگاه‌داشتن سیستم برای تحقق آرمان‌ها فعالیت کند، باید برای به تحقق رسیدن آرمان‌ها نیز برنامه‌ریزی و تلاش نماید و نباید اقی بلندش را به دلیل محدودیت‌ها کاهش دهد. مثلاً اگر مدام بگوییم ما نمی‌توانیم و اجازه بدهیم دشمن چنین بوری را در کشور و بدنه جوان القا نماید، ضمن عدم کسب توفیق در رساندن جامعه به آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی در گام دوم اصل موجودیت نظام جمهوری اسلامی به دلیل فقدان فلسفه وجودی با چالش‌های اساسی مواجه می‌شود. حفظ نگاه آرمان‌گرایانه صرفاً ارتباطی به انقلاب اسلامی ندارد و برخلاف آنچه غرب در تلاش است به ما القا نماید، خود با همین نگاه توانسته مسیر پیشرفت و توسعه را برای خود هموار کند. اگر غربی‌ها می‌خواستند با همان منطقی که برخی مروجین تفکر «ما نمی‌توانیم» که از قضا خود را مبلغین دیدگاه غربی‌ها نیز می‌دانند حرکت کنند، نمی‌توانستند قدم از قدم بردارند. اگر انسان غربی می‌خواست از یک‌قدم جلوتر رفتن، پشیمان

شود، اکنون انسان غربی اینجا نبود. فلذا انسان بدون آرمان نمی‌تواند پیشرفت کند و اصل اولیه پیشرفت انسان از آنجاست که قبول نکند به خاطر موانع، نمی‌تواند به اهداف و آرمان‌هایش برسد. وقتی درباره آرمان صحبت می‌کنیم، هیچ معنایی ندارد که درباره نشدن آن صحبت کنیم. کار ویژه جریان انقلابی و آرمان‌گرا این نیست که درباره نشدن آرمان‌هایش صحبت کند و واقع‌بینی به معنای کنار گذاشتن آرمان‌ها نیست بلکه به معنای شناخت ظرفیت‌ها و فرصت‌هایی است که می‌تواند در مسیر تحقق آرمان‌ها کمک نماید. فعالان سابق دانشجویی که در دوران فعالیت‌های دانشجویی تربیت شده و به دلیل فراغت از تحصیل از مجموعه دانشجویی خارج می‌شوند، یکی از آن ظرفیت‌ها و فرصت‌های بی‌ظنری هستند که می‌توانند با حفظ انسجام و ارتباطات خود در جهت حفظ و تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی همچون دوران دانشجویی فعالیت نمایند. چراکه این بدنه اجتماعی ضمن آنکه در گستره‌های ملی حضور دارند، با باوری که به آرمان‌های انقلاب اسلامی دارند و در دوران دانشجویی این باور در آن‌ها ایجاد و تقویت شده است و بر اساس همان باورمندی قائل به ترجیح منافع کشور بر منافع فردی می‌باشند؛ چندین گام نسبت به دیگر بخش‌های جامعه جلوتر هستند و مهم‌ترین عاملی که می‌تواند در این راستا این ظرفیت بالقوه را به نفع انقلاب اسلامی فعال نماید، برنامه‌ریزی در جهت حفظ این ظرفیت بی‌ظنری است.

یادداشت

درباره مناقشات اخیر پیرامون علم دینی گروکشی آگاهی‌کاذب!



محمد علی بیگی

روزنامه‌نگار

بحث از علم و نسبت آن با دین سابقه‌های طولانی دارد و به‌هیچ‌وجه بحثی تازه‌درآمد نیست. آنچه باعث شد که در ماه‌های اخیر این بحث باز در منظر عمومی طرح و دنبال شود هم چندان ربطی به اهمیت خود این بحث و یا «تحول در نظرات راجع به علم و دین» نداشت. البته اهمیت این موضوع یعنی ربط علم و دین مشخص است اما مسئله آنجاست که نه تحولی نظری رخ داده بود و نه بحث جدیدی مطرح شده بود. دکتر رضا داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم در پاسخ به دعوت از ایشان برای شرکت در «شست علم دینی و علوم انسانی اسلامی»، نامه‌ای مرقوم کرده و نوشتند: «این بحث [یعنی بحث علم دینی و علوم انسانی اسلامی] چنانکه توجه دارید سی سال است که به نتیجه نرسیده است و به نظر نمی‌رسد که در آینده نیز به نتیجه‌ای برسد. وقتی مطلب سیاسی با مسئله علمی خلط می‌شود، هر چه بکوشند به نتیجه نمی‌رسند.



مرز میان آرمان‌خواهی و رادیکالیسم مرزی باریک و پیچیده است، اگر در نگاه عقل‌گرای انقلابی آرمان‌گرایی با مصلحت‌شناسی قابل جمع است، در نگاه یک‌سویه رادیکال ترجمان مصلحت‌سنجی می‌شود محافظه‌کاری که آن‌وقت با هیچ چیز قابل جمع نیست، در چنین فضایی امکان رشد و نمو رادیکالیسم فراهم می‌شود. رادیکال‌ها در هر موضعی که باشند مسائل را صفر و یک می‌بینند، در نگاه رادیکال خیر و شر مطلق است و هیچ تدریجی وجود ندارد.

نگاهی به دو تحلیل جریان‌ساز در مسئله «رادیکالیسم»؛

سرنوشت تلخ رادیکالیسم

اقدامات و مواضع چند سال و به‌ویژه نامه اخیر به رهبر معظم انقلاب، توسط محمود احمدی‌نژاد مباحث متنوعی را پدید آورده است. از جمله آنها تحلیل چرایی این اقدامات است که در این باره مطالب قابل توجهی منتشر است و این رفتارها ذیل مفهوم «رادیکالیسم» تحلیل و عنوان شده است. محمد زعیم زاده از فعالین سابق دانشجویی از جمله افرادی بود که طی مدت اخیر تحلیل‌های جریان‌سازی حول این مسئله به تحلیل درآورده است، او این موضوع را ذیل یک مرز بین آرمان‌خواهی و رادیکالیسم ترسیم می‌کند و معتقد است، «واقعیت این است که مرز میان آرمان‌خواهی و رادیکالیسم مرزی باریک و پیچیده است، اگر در نگاه عقل‌گرای انقلابی آرمان‌گرایی با مصلحت‌شناسی قابل جمع است، در نگاه یک‌سویه رادیکال ترجمان مصلحت‌سنجی می‌شود محافظه‌کاری که آن‌وقت با هیچ چیز قابل جمع نیست، در چنین فضایی امکان رشد و نمو رادیکالیسم فراهم می‌شود. رادیکال‌ها در هر موضعی که باشند مسائل را صفر و یک می‌بینند، در نگاه رادیکال خیر و شر مطلق است و هیچ تدریجی وجود ندارد؛ اما در نگاه آرمان‌گرایانه خیر و شر امری مدرج است. در نگاه آرمان‌گرایانه واقعیت فهم می‌شود و چشم‌اندازی متناسب با صحنه واقعی به‌عنوان نقطه عزیمت طراحی می‌شود.» عبدالله عبداللہی از فعالین رسانه‌ای نیز اقدامات رئیس‌جمهور سابق کشور را در سه مولفه رادیکالیسم منتهی به ارتجاع، رادیکالیسم منجر به انفعال، رادیکالیسم منجر به انتحار تبیین کرده است. در ادامه گزیده ای از این دو دیدگاه که اخیراً در فضای رسانه‌ای با بازتاب‌های متفاوتی همراه شده، آمده است:

محمد زعیم‌زاده:

نتیجه رادیکالیسم

انحراف نظری انفعال عملی

روز دانشجوی امسال به دلیل شرایط خاص تقویمی اصلاً روز دانشجو نبود، شاید هفته دانشجو بود و البته شاید عده‌ای از این ترکیب و مدل خوشحال نشده باشند، اما این تنها تفاوت ۱۶ آذر امسال با سال‌های قبل نبود، آغاز موج عبور از دولت در میان طیف‌هایی از حامیان دولت دوازدهم از یک‌طرف و مواجهه نسبتاً تند با برخی مسائل قضایی و مصادیق عدالت‌سوی بخش‌های عموماً منتقد دولت از سمت دیگر سبب شد باب بحث پیرامون دوگانه آرمان‌خواهی و رادیکالیسم بیش از پیش باز شود. مرز میان آرمان‌خواهی و رادیکالیسم مرزی باریک و پیچیده است، اگر در نگاه عقل‌گرای انقلابی آرمان‌گرایی با مصلحت‌شناسی قابل جمع است، در نگاه یک‌سویه رادیکال ترجمان مصلحت‌سنجی می‌شود محافظه‌کاری که آن‌وقت با هیچ چیز قابل جمع نیست، در چنین فضایی امکان رشد و نمو رادیکالیسم فراهم می‌شود. رادیکال‌ها در هر موضعی که باشند مسائل را صفر و یک می‌بینند، در نگاه رادیکال خیر و شر مطلق است و هیچ تدریجی وجود ندارد؛ اما در نگاه آرمان‌گرایانه خیر و شر امری مدرج است. در نگاه آرمان‌گرایانه

واقعیت فهم می‌شود و چشم‌اندازی متناسب با صحنه واقعی به‌عنوان نقطه عزیمت طراحی می‌شود. تنها در نگاه آرمان‌گرایانه واقعیت‌ساز است که «راه قدس از کربلا می‌گذرد» دیده، شنیده و فهم می‌شود. نگاه آرمان‌گرایانه معطوف به عقلانیت است و دست به حرکت کور نمی‌زند، تنها در نگاه رادیکال ضدآرمان است که «صدام خالد بن ولید خوانده می‌شود» و خط مقدم اسلام که باید به مدد او رفت و همه‌چیز را فراموش کرد. نگاه آرمان‌گرایانه نگاهی غیرقبیله‌ای و غیرحزبی است، تنها در نگاه رادیکال کاسبکارانه است که درد عدالت فقط آنجایی سراغ فرد می‌آید که تیغ تیز عدالت سراغ دوستان و هم‌گده‌هایش آمده است و از عملکرد دوران مسئولیت‌شان تفتحص می‌کند. نگاه آرمان‌گرایانه سعی می‌کند ضمن حفظ همه جهت‌گیری‌ها و حداکثری دیدن خواسته‌ها، اخلاق را رعایت کند، در نگاه آرمان‌گرایانه هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، در نگاه آرمان‌گرایانه دروغ ممنوع است، تنها در نگاه رادیکال است که کار غیراخلاقی فضیلت است و فرد به خود اجازه می‌دهد شایعه کثیف و غیرواقعی یک رسانه معاند را علیه مسئولان کشور به دروغ تکرار کند، تنها در نگاه رادیکال فرصت‌طلبانه است که فرد حتی به نزدیکان خود هم می‌گوید کاندیدای انتخابات نمی‌شود و در همین خصوص بیانیه رسمی می‌دهد و رسماً تمکین می‌کند اما چندماه بعد کاندیدای انتخابات شده و رد صلاحیت می‌شود. در باب مرز بین آرمان‌گرایی و رادیکالیسم بیشتر از اینها می‌توان نوشت، می‌توان مثال‌های تاریخی متعددی آورد، می‌توان هم از چپ‌های سابق و مدرن‌های لاحق که روزی در قله عدالت‌خواهی و استکبارستیزی بودند و روزگاری تحت تعلیم لیبرالیسم و حالا پس از طی مسیری رادیکال هم‌پیمان راست‌ها شده‌اند گفت و هم از حضراتی گفت که از ذوب در ذوب شده‌های در ولایت بودند و بعدها به خانه‌نشینی و بست‌نشینی رسیدند و احتمالاً همان‌گونه که انفعال عملی چپ‌های تند دهه ۷۰ برای هواداران‌شان باورپذیر نیست، انحراف معنایی و معرفتی عدالت‌خواهان دهه هشتادی هم برای بدنه‌شان قابل هضم نخواهد بود، درواقع هر چقدر تاکتیکی بودن کرنش چپ‌ها برای بدنه‌شان باورپذیر است غیرگده‌ای و غیرقبیله‌ای بودن عدالت‌خواهی فرقه‌ای خاص هم برای اندک سمپات‌هایشان باورکردنی خواهد بود، رادیکالیسمی که التقاط مبنایی برخی اصلاح‌طلبان را پدید آورده از همان جنس زهری است که مبنای نظری برخی عدالت‌خواهان سابق را مشوش کرده است. به هر حال به نظر می‌رسد فرجام رادیکالیسم ضدآرمان یا انحراف نظری است یا انفعال عملی.

عبدالله عبداللہی:

سرنوشت قطعی رادیکالیسم در ایران

اقدامات و مواضع چند سال و به‌ویژه چند ماه اخیر محمود احمدی‌نژاد مباحث متنوعی را پدید آورده است. اما پرسش از عاقبت اقدامات احمدی‌نژاد و سرانجام او، مسأله‌ای است که به

نظر می‌رسد همچنان نیازمند تامل و تحلیل و ارزیابی است. نظر به آنکه توسل گروه‌ها و جریان‌های سیاسی به «رادیکالیسم» در ایران مسأله بی‌سابقه‌ای نیست، می‌توان با ارائه یک صورت‌بندی از انواع رادیکالیسم‌های تجربه‌شده در کشور و با مروری بر آغاز و انجام آنها، درباره سرانجام احمدی‌نژاد نیز تا حد قابل اتکایی، گمانه‌زنی کرد. جامعه ایران پس از انقلاب سه گونه رادیکالیسم سیاستمداران و گروه‌های سیاسی را تجربه و سرنوشت آنها را نیز مشاهده کرده است.

رادیکالیسم منتهی به ارتجاع

نخستین نوع رادیکالیسم، مواضع و اقداماتی است که توسط گروه سیاسی اصلاح‌طلبان در دوران دوم خرداد و سال ۸۸ اتخاذ و اجرا شد. این گروه پس از غلبه بر حجت‌الاسلام ناطق‌نوری در انتخابات دوم خرداد ۷۶ به چنان اعتمادبه‌نفسی از نظر سیاسی رسیده بود که حتی به ریاست‌جمهوری محمد خاتمی ذیل چارچوب‌های قانون اساسی در ایران نیز اکتفا نمی‌کرد و از اصلاحات بنیادین در ایران، خروج از حاکمیت و فرزاندم فوری قانون اساسی سخن می‌گفت.

ایده‌ها و مواضع پنج تن از نفرت اصلی فکری جریان اصلاحات که در کتابی با عنوان «اصلاحات در برابر اصلاحات» انتشارات طرح‌نو منعکس شده است، یک نمونه روشن از میزان اعتمادبه‌نفس این جریان است. در این کتاب، میزگرد مربوط به گفت‌وگوهای «راهبردی» و «انتقادی» آقایان مصطفی تاج‌زاده، سعید حجاریان، عباس عبدی، حمیدرضا جلائی‌پور و علیرضا علوی‌تبار در سال ۱۳۸۲ چاپ شده است. عباس عبدی که امروز نسبت به سایر افراد حاضر در این میزگرد کمتر رادیکال به شمار می‌آید، آن روز معتقد بوده که اساساً مشروعیت جمهوری اسلامی وابسته به پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان است و اگر آقای خاتمی به‌عنوان نماد اصلاح‌طلبان از ریاست‌جمهوری استعفا داده و این گروه از حاکمیت خارج شوند، اساساً مشروعیت جمهوری اسلامی هم از دست خواهد رفت! به همین دلیل اصلاح‌طلبان باید از این مسأله به‌عنوان یک اهرم فشار نیرومند برای تحت فشار قراردادن حاکمیت به‌منظور تن دادن به تغییرات اساسی (احتمالاً مواردی مانند تغییر قانون اساسی و...) بهره بجویند. اما این رادیکالیسم، امروزه به روشنی به «ارتجاع» منتهی شده است. اصلاح‌طلبان که در سال ۷۶ غلبه بر حجت‌الاسلام ناطق‌نوری را نقطه شروع تغییرات پر دامنه در جمهوری اسلامی می‌دانستند و تا مرز تظاهرات علیه خدا نیز نظریه‌پردازی می‌کردند، امروز در نقطه‌ای هستند که حمایت

از یک فهرست به سرلیستی آقای ناطق‌نوری جزء تمناها و آرزوهای اصلی آنهاست، به‌نحوی که حتی آقای ناطق‌نوری نمی‌پذیرد او را به‌عنوان سرلیست مطرح و از آن فهرست حمایت کنند. صادق زیباکلام از شخصیت‌های اصلاح‌طلبان در سال ۹۴ طی مصاحبه‌ای با روزنامه «آرمان» تلویحاً به این ارتجاع اشاره و تأکید می‌کند که «ناطق‌نوری برای سرلیستی اصلاح‌طلبان از محمدرضا عارف بهتر است»، البته او به اعتراض بدنه اصلاح‌طلبان به این ارتجاع اشاره کرده و می‌گوید: «پس از اظهارات بنده در این زمینه در فضای مجازی همه‌های گسترده‌ای علیه من صورت گرفت. خیلی‌ها گفتند آقای زیباکلام چرا شما به‌جای پیشرفت، مرتب در حال عقبگرد هستید؟ ما سال ۷۶ یعنی ۱۸ سال پیش به آقای ناطق‌نوری گفتیم «نه». حالا شما بعد از ۱۸ سال می‌گویید که ما تازه برگردیم به ایشان رای بدهیم؟» جدا از موضوع آقای ناطق‌نوری، حمایت از حجت‌الاسلام روحانی بدون حتی یک روز سابقه اصلاح‌طلبانه و کنارزدن کاندیدای اصلی اصلاح‌طلبان در انتخابات ۹۲ یعنی آقای عارف، نمونه بسیار روشن‌تری برای «بازگشت به نقطه زیر صفر» برای اصلاح‌طلبان است.





ساکنان سنتی خیابان یاسر و خیابان ایران، فارغ از پراکندگی جغرافیایی امروزشان که کلنی‌هایی سیاسی-فامیلی را در پاسداران و نیاوران نیز ایجاد کرده، به‌عنوان رقبای اصلی یکدیگر ظاهر می‌شدند. عبور از سال‌های جنگ موجب می‌شد تا نظام خانوادگی این دو جریان مانند قبل اهل تعارف نباشد و در موارد بسیاری تسامح کند. این تسامح موجب فاصله‌گذاری جدی این نظامات خانوادگی از ارزش‌های سال‌های ابتدایی انقلاب می‌شد.

رادیکالیسم منجر به انفعال

مهم‌ترین چهره این دسته حجت‌الاسلام حسن روحانی است. او در دوران رقابت‌های انتخاباتی ۹۶ راهی رفت که یک اجماع مهم در فضای سیاسی ایران مبنی بر رادیکال بودن رفتارهای او شکل گرفت. متهم کردن رقبای انتخاباتی به ۳۸ سال اعدام و زندان که در حقیقت بیش از آنکه اتهام به رقبای باشد، اهانت به جمهوری اسلامی محسوب می‌شد و همچنین متهم کردن آنان به «بریدن زبان‌ها» و «دوختن دهان‌ها» واکنش‌های متعددی را موجب شد. به‌نوعی که غیر از منتقدان آقای روحانی، موافقان او نیز به صحنه آمدند. الیاس حضرتی، نماینده اصلاح طلب مجلس دهم در همان دوران رقابت‌های انتخاباتی نامه‌ای به او نوشت و از «تندروی‌های» او انتقاد و تاکید کرد که دشمن از اظهارات شما منتفع می‌شود! عباس عیدی هم که روزگاری پروژه خروج از حاکمیت را تبلیغ می‌کرد، براساس تجربه یک راه رفته، به روحانی پیغام داد که در این روش خود تجدیدنظر کند و سعید حجاریان هم بعد از انتخابات با انتقاد شدید از برخی مواضع روحانی به او هشدار داد که «هرکه بخواهد اوضاع را آشوب‌ناک کند، بازنده است.» (خبرگزاری تسنیم - ۱۰ تیر ۱۳۹۶)

حجت‌الاسلام روحانی بر اثر این هشدارها و همچنین با این سنجش که در صورت ادامه این روند به‌طور طبیعی دیگر نمی‌تواند در چارچوب رسمی حکومت حضور داشته باشد، سعی کرد از این رادیکالیسم فاصله بگیرد؛ اما رادیکالیسم راه غیرقابل بازگشت است و کمترین تبعات آن «انفعال» است که اینک او در آن گرفتار شده است. نتایج برخی گفت‌وگوهای تلویزیونی حجت‌الاسلام روحانی به‌خوبی گواه این مساله است. در نظرسنجی توییتی حجت‌الاسلام آشنا، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور راجع به آخرین نطق تلویزیونی ایشان، ۹۰ درصد مشارکت‌کنندگان از سخنان روحانی اظهار ناراضی کرده‌اند! این در شرایطی است که فضای توییت و به‌ویژه دنبال‌کنندگان صفحه آقای روحانی را بیشتر اصلاح‌طلبان تشکیل می‌دهند اما رادیکالیسم پیشین روحانی او را به نقطه‌ای رسانده است که هم منتقدان سابق او با او مخالفند و هم موافقان سابقش نمی‌توانند از او راضی باشند!

رادیکالیسم منجر به انتحار

آقایان موسوی و کروبی مهم‌ترین نماد این نوع از رادیکالیسم هستند. آقای موسوی به‌عنوان نخست‌وزیر آیت‌الله خامنه‌ای در دوران امام‌(ره) و آقای کروبی به‌عنوان رئیس دو دوره مجلس شورای اسلامی و پست‌های مختلف در جمهوری اسلامی، در سال ۸۸ و با نوع عملکرد در انتخابات، در عرض چندماه عرض جمهوری اسلامی را درنوردیده و از سمت دیگر آن خارج شدند. بدنه اصلی حامیان و مبلغان آقایان موسوی و کروبی در حال حاضر را نیز همان بدنه‌ای تشکیل می‌دهند که خواستار تغییر نظام سیاسی در ایران هستند و این دسته نیز در خوش‌بینانه‌ترین حالت کمتر از چهار درصد مردم را تشکیل می‌دهند.

با این حال حتی این هم به آن معنا نیست که گروه مدافع براندازی جمهوری اسلامی نهایتاً خواستار رهبری افرادی مانند کروبی و موسوی بر این جریان است، بلکه فعلاً از این آقایان به‌عنوان نمادی برای اعتراض به جمهوری اسلامی استفاده می‌کند و به فرض موفقیت در سازماندهی یک پروژه جدی علیه نظام ایران، آقایان موسوی و کروبی تازه باید با ربع پهلوی و هخا برای لیدری جریان اپوزیسیون رقابت کنند! به نظر می‌رسد جنس رادیکالیسم آقای محمود احمدی‌نژاد نیز از این نوع سوم است. او بر مبنای تصویری که از وضعیت جمهوری اسلامی دارد، راهی را در پیش گرفت که عاقبت او از نظر انتحاری بودن، به آقایان موسوی و کروبی بسیار شباهت دارد. برای پیشگیری از یک برداشت اشتباه احتمالی، این تشابه به‌معنای مشابهت شکلی یعنی حصر احمدی‌نژاد نیست، بلکه به‌مفهوم پایان یافتن امکان بازگشت و سیاست‌ورزی موثر او در فضای سیاسی ایران است.

بچه‌های مدرسه ارتجاع

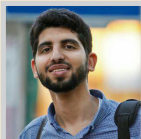
جریان‌های چپ و راست این نظام‌های خانوادگی وزنه‌های سنگینی در انتخاب‌ها به شمار می‌آیند. پیوندهای فامیلی و تفکرات مشابه موجب تقویت هرکدام از این گروه‌ها شد و در بیست‌وچندساله گذشته، در بخشی از حاکمیت به‌طور چرخشی حضور یافته‌اند. ساکنان سنتی خیابان یاسر و خیابان ایران، فارغ از پراکندگی جغرافیایی امروزشان که کلنی‌هایی سیاسی-فامیلی را در پاسداران و نیاوران نیز ایجاد کرده، به‌عنوان رقبای اصلی یکدیگر ظاهر می‌شدند. عبور از سال‌های جنگ موجب می‌شد تا نظام خانوادگی این دو جریان مانند قبل اهل تعارف نباشد و در موارد بسیاری تسامح کند. این تسامح موجب فاصله‌گذاری جدی این نظامات خانوادگی از ارزش‌های سال‌های ابتدایی انقلاب می‌شد. برخی البته این رویکرد را در همان سال‌های جنگ در پیش گرفته بودند. انتخابات سال ۸۸، نماد جدی تقابل روحیات و انگیزه‌های مترجمانه با ارزش‌های ابتدایی انقلاب بود. آنچه از آن به «شورش اشرافیت علیه جمهوری» تعبیر شد.

این شورش صرفاً شورش یک گروه سیاسی خاص یا شورش چپ علیه راست نبود. شورش تربیت‌شدگان همان نظام خانوادگی و در واقع حاصل تسامح انقلابیون چپ و راست در مورد خانواده‌هایشان بود. برای آنانی که اخبار سال ۸۸ را به‌خوبی دنبال می‌کردند، بازداشت فلان آقا زاده یا دختر فلان وزیر و بهمان وکیل اخباری عادی بود.

تعارض با ارزش‌های انقلابی در اوج بود و نگرانی‌ها همان‌طور که میدانیم معطوف به رأی مردم نبود. چراکه مردم در یک انتخابات ۴۰ میلیونی بافصلی ۱۱ میلیونی نفر اول خود را انتخاب کرده بودند. انتخابات ۴ سال بعد از سال ۸۸ نشان داد، نظامی که بر سر ۰٫۷ رأی بیشتر می‌ایستد، ۱۱ میلیون تقلب نمی‌کند. پس چرا خیابان‌ها شلوغ شد؟ این صدا صدای چه کسانی بود؟ کدام نسل و بچه‌های کدام مدرسه؟ سال ۸۸ خیلی مهم بود. انقدر که شاید بتوان گفت سال ۸۸، منتهای ۹ دی و تجمعات حضور گسترده مردم علیه آشوبگران، سال قدرت‌نمایی «ارتجاع» در صحنه سیاسی کشور بود.

ارتجاعی که رنگ سبز به خود گرفت اما ناکامی‌اش در سال ۸۸ و عملکردهای منفی رئیس دولت وقت، موجب تقویتش در ۴ سال بعد شد. انقدر که حسن روحانی که به گفته مرحوم هاشمی رفسنجانی، در آغاز تبلیغات سه درصد بیشتر رأی نداشت، رئیس‌جمهور شد. بنفشی شدن ارتجاع تصدیقی بر همه ادعاهای پیشین درباره تأثیر سبک زندگی مترجمانه بر ارتجاع در نظام انقلابی بود. کسی که در سال ۹۲ به ریاست جمهوری برگزیده شد، یکی از فعال‌ترین افراد جریان راست سنتی و از محافظه‌کارترین آن‌ها بود، اما راهی که در پیش گرفته بود، تمایلات جریان چپ را برآورده می‌کرد. چپ و راست تفکر ارتجاعی به هم بازگشتند و پس از روی کار آمدن او همان آقا زاده‌ها و دخترخانم‌های تربیت‌شده در فضای فکری و خانوادگی خیابان یاسر و حتی ایران، میاندار شدند. البته که در سال‌های پیش‌تر نیز میاندار بودند اما یکی مثل رئیس دولت‌های نهم و دهم انتخابشان نبود. حالا و در کشاکش فقر و چالش‌های اقتصادی تربیت‌شدگان تسامح اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، ککشان هم نمی‌گردد. چرا به‌عنوان بخشی از جریان ارتجاعی حاکم در بخشی از حکومت، به حساب می‌آیند و بیشتر از همیشه هستند و حضور دارند.

محمد رضا کردلو



فعال سابق دانشجویی و روزنامه‌نگار

در مورد انقلاب اسلامی ایران، این کنش و واکنش در محیط خانوادگی دارای بیشترین تأثیر و تأثر است. خانواده‌های انقلابیون، که به تعبیری و البته نه به معنایی که در این نوشته استفاده خواهیم کرد «تنگه‌احد» نظام هستند. اینکه در تنگه‌احد نظام به دنبال فزونی و غنیمت دنیا برای خود و خانواده خود هستند یا نه، انتخاب دیگری دارید و الوات بالاتر را انتخاب می‌کنید. در واقع خانواده در نظام انقلابی، فارغ از اینکه نهاد مبدأ برای ورود به اجتماع است، یک تشکیلات است. تشکیلات نیز قواعد خودش را دارد. در تشکیلات و در شرایطی که تضاد یا منافات منافع رخ می‌دهد، اولویت بر تشکیلات است تا شخص. همین نسبت در نسبت خانواده با نظام انقلابی نیز برقرار است.

در شرایط تضاد منافع میان تشکیلات خانواده و نظام انقلابی حتماً اولویت و حق با نظام است. این نکته مهم و البته مغفول در نگاه‌های آسیب شناسانه به انقلاب اسلامی ایران، موجب شده است تحلیل‌های یک‌سویه نگری نسبت به موضوع تغییر و عقب‌گرد آدم‌های انقلابی در یادداشت‌ها و نوشته‌ها جاری باشد. تحلیل‌هایی که نسبت شخص انقلابی بازگشته از مسیر را با نظام بررسی می‌کنند و تغییر مواضع وی را در سخنرانی‌ها و گفته‌ها دنبال می‌کنند و تصویری از رابطه‌های شخصی‌تر و روانشناسی تغییر در دل خانواده فرد انقلابی ترسیم نمی‌کنند.

در حالی که روانشناسی سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین وجوهی است که در تحلیل رفتارهای سیاسی مورد توجه قرار گرفته است و تحلیل‌های تازه‌تر از تحولات نشان از پرننگ‌تر شدن این گرایش در علوم سیاسی حکایت می‌کنند. چرایی ارتباط موضوعات روان‌شناختی به سیاست و نقطه عزیمت تصمیمات مملکتی در سیاستمداران در این گرایش تحلیل می‌شود.

خانواده‌ها، در این نوع نگاه اصالت بیشتری در تصمیم‌های سیاسیون پیدا می‌کنند. نگاه اعضای خانواده، سبک زندگی‌ای که برای فرد انقلابی می‌سازند، خواسته‌هایشان، گرایش‌های اعتقادی و سیاسی‌شان، انتخاب‌های اجتماعی و فرهنگی‌شان و مواردی شبیه به این‌ها به‌شدت در تصمیم‌گیری مدیر یا مسئول فعال در نظام مؤثرند. اگرچه این تأثیر و تأثر قاعده نیست، اما در بسیاری از موارد ناگزیر است و فرد سیاسی اینجاست که باید اولویت‌هایی که در بالا ذکر شد را مدنظر قرار دهد. نگاه به عالم سیاست از این زاویه جذاب و ماجراجویانه است. خواندن خاطرات آدم‌های سیاسی که دچار تغییرات اساسی فکری و عقیدتی شده‌اند، خود گویای اهمیت و تأثیر خانواده است. آدم‌های انقلابی به‌شرط انقلابی‌مانند، البته استثنا هستند. آن‌هایی که در اجرای عدالت اتفاقاً از خویشان آغاز می‌کنند.

همه‌چیز از این انتخاب آغاز می‌شود. این انتخاب مرز باریک میان شروع یک ارتجاع و ادامه مسیر انقلابی است.

این انتخاب‌ها در مواقعی به‌شدت متأثر از نظام خانوادگی‌ای است که شکل گرفته و جهت‌گیری‌ها را مشخص می‌کند. پس از انقلاب اسلامی ایران و بعد از گذار از سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ و شکل‌گیری



با رشد طبقه متوسط شهری ارزش آزادی ضریب اجتماعی بیشتری در اولویت‌های مردم پیدا می‌کند و تاثیرگذاری‌اش در شکل دادن به ترجیحات سیاسی مردم خصوصاً در انتخابات‌ها افزایش می‌یابد. این مساله از یک ناحیه دیگر اهمیت مضاعف پیدا می‌کند که جریان سیاسی نماد آزادی در کشور چه به لحاظ نظری و چه به دلایل سیاسی، تلقی خاصی را از آزادی نمایندگی می‌کند که فرساینده ساختار جمهوری اسلامی ایران است.



وضعیت‌شناسی عملکرد دهه‌های جمهوری اسلامی به قلم پرویز امینی

لزوم بازتعریف مواجهه حکومت با مردم

در واقع آنها باطن کیفیت امنیت‌سازی جمهوری اسلامی ایران از طریق تقویت و اقتدار نظامی و مواجهه مستقلا نه قدرت‌های بزرگ، ایجاد نامنی کرده و چنین رویکردی را فراخواندن جنگ می‌دانند

گرفته و البته مبنای قضاوت نیز همین تصویری است که از عمل به آزادی و عدالت در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. بنابراین جمهوری اسلامی ایران در این دو حوزه محتاج ترمیم‌های اساسی است تا بتواند رضایت اجتماعی را در سطح قابل قبول و بلکه مطلوب برآورده کند. قضاوت مردم از جریان‌های سیاسی درباره این دو ارزش در مجموع به این شکل است که آزادی را بیشتر متوجه اصلاح‌طلبان و عدالت را بیشتر متوجه اصولگرایان می‌دانند. با رشد طبقه متوسط شهری ارزش آزادی ضریب اجتماعی

بیشتری در اولویت‌های مردم پیدا می‌کند و تاثیرگذاری‌اش در شکل دادن به ترجیحات سیاسی مردم خصوصاً در انتخابات‌ها افزایش می‌یابد. این مساله از یک ناحیه دیگر اهمیت مضاعف پیدا می‌کند که جریان سیاسی نماد آزادی در کشور چه به لحاظ نظری و چه به دلایل سیاسی، تلقی خاصی را از آزادی نمایندگی می‌کند که فرساینده ساختار جمهوری اسلامی ایران است. به لحاظ معرفتی این جریان دارای تلقی لیبرال از آزادی است، اگرچه به لحاظ مشکلات شخصیتی در عمل به آن

پایبند نیست. از سوی دیگر با قوت گرفتن مزیت آزادی در ترجیحات سیاسی، آنها برای کسب رای بیشتر به آزادی‌های ولو ساختارشکن نیز دامن می‌زنند و از سیاه‌نمایی در نبود آزادی در جمهوری اسلامی ایران نیز ابایی ندارند که این مساله در تصویرسازی اجتماعی از نبود آزادی در کشور موثر است. البته عدالت خلأ مهمی در این جریان است که پیروزی احمدی‌نژاد در ۸۴ و ۸۸ و نیز رای ۱۶ میلیونی رئیسی این آسیب را به آنها نشان داده است. درباره آزادی جمهوری اسلامی ایران نیازمند «بازتعریف» اساسی موضع خود در این باره است و توأمان باید به فکر «بازسازی اجتماعی» خود و نشان دادن تصویری واقعی از وجود آزادی در کشور باشد تا علاوه بر آزادی، احساس آزادی را نیز در جامعه ایجاد کند که در شکل دادن به رضایت اجتماعی از آزادی نقش اساسی دارد. برای ترمیم در مساله عدالت اجتماعی یا توزیعی، مشکلاتی باید رفع و حل شود. مشکل زیرساختی جمهوری اسلامی ایران درباره عدالت، مشکل نظری است. توجه افرادی مثل احمدی‌نژاد بدون وجود یک ساختار نظری و تئوریک از عدالت و بیشتر



پژوهشگر و استاد دانشگاه

پرویز امینی

پرسش قابل طرح ما در ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی این است که آیا وضعیت موجود از نظر روندها، سازوکارها، سیاست‌ها، نهادها و... ادامه پیدا کند یا ما نیاز به تغییر اساسی در این صورت‌بندی‌های کنونی داریم.

براساس یک مدل مفهومی می‌توان با پنج ارزش عمومی (عام‌ترین ارزش‌ها و مطلوبیت‌های اجتماعی) یک جمع‌بندی ۴۰ ساله از جمهوری اسلامی ایران، جریان‌های موثر سیاسی و مردم ارائه کرد و از دل این برآورد، مسیر آینده را از لحاظ اولویت‌ها و نیز به‌کارگیری نیروی انسانی مناسب در اداره کشور تعیین کرد. ارزش‌های عمومی به معنای ارزش‌هایی است که فراتر از هرگونه قید و تعریفی، مطلوبیت عمومی برای آحاد مردم دارند. این پنج ارزش شامل «امنیت»، «استقلال»، «آزادی»، «عدالت» و «کارآیی اقتصادی» و البته معیاری بسیار سختگیرانه برای ارزیابی جمهوری اسلامی است. برای اینکه هرکدام از این ارزش‌ها، در حکم غایات یک نظم سیاسی خصوصی است و چهار متفکر کلاسیک اندیشه مدرن هر یک تشکیل‌دهنده یکی از این ستون‌هاست. هابز (امنیت)، لاک (آزادی)، مارکس (عدالت یا برابری) و میل (رفاه و کارآیی اقتصادی) ستون‌های کلاسیک اندیشه سیاسی را نمایندگی می‌کنند و اینک ما همه آنها را یکجا از جمهوری اسلامی مطالبه می‌کنیم.

مساله دوم که سختگیری ما را در ارزیابی جمهوری اسلامی ایران مضاعف می‌کند، شاخص قرار دادن داوری اجتماعی درباره این سازمان مفهومی است. در واقع ما با واقع بماند واقع در اینجا کار نداریم، بلکه با ذهنیت اجتماعی طرف هستیم که لزوماً با واقعیت منطبق نیست و به دلیل ضعف جمهوری اسلامی ایران در ایجاد ادراک اجتماعی مناسب از خود، همواره واقعیت جمهوری اسلامی از واقعیت برساخته شده از آن سوی خود و دیگران کمتر اجتماعی شده است.

با این مقدمات می‌توان گفت که براساس کیفیت مواجهه و تحقق این ارزش‌ها در دوره ۴۰ ساله جمهوری اسلامی، آنها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: ارزش‌های محتاج استمرار و تقویت هستند و استقلال و امنیت در این دسته قرار می‌گیرند. ارزش‌هایی که از نظر تحقق دارای مطلوبیت اجتماعی بالایی است و جامعه از عملکرد جمهوری اسلامی ایران در این باره خصوصاً امنیت که با توجه به بحران‌ها و ناامنی‌های فراوان منطقه‌ای از اولویت نیز برخوردار شده است، رضایت بالایی دارد. این

ما با واقع بماند واقع در اینجا کار نداریم، بلکه با ذهنیت اجتماعی طرف هستیم که لزوماً با واقعیت منطبق نیست و به دلیل ضعف جمهوری اسلامی ایران در ایجاد ادراک اجتماعی مناسب از خود، همواره واقعیت جمهوری اسلامی از واقعیت برساخته شده از آن سوی خود و دیگران کمتر اجتماعی شده است



تئوری‌ها و اندیشه‌ها برای رسیدن به نتایج عملی باید در صورت‌بندی نهادی مشخصی متعین شوند، وگرنه از مشت‌شعار و سخن فراتر نمی‌روند. مثلاً ربا در اقتصاد یک هنجار اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران است، اما نهاد متناسبی که ایده را متعین و در عمل نمایندگی کند، وجود ندارد. بنابراین در بین ارزش‌های عدالت، استقلال، آزادی، امنیت و کارآیی و پیشرفت اقتصادی مشکل نهادسازی داریم.

عدالت سازماندهی کنیم. در بحث آزادی هم ما یک تئوریک داریم و این در حالی است که لیبرال‌ها یک صورت‌بندی از آزادی دارند و همه مناسبت‌های آنها حول و حوش خواست‌ها و اراده انسان سازمان پیدا می‌کند، بنابراین به یک دولت حداقلی، کثرت‌گرایی فرهنگی، بازار آزاد در اقتصاد و دموکراسی در سیاست رسیده‌اند، با وجود این اگر ما در آزادی لیبرال هستیم، آن را تعیین کنیم و اگر لیبرال نیستیم، باید بگوییم که چه هستیم. در هر حال گزاره‌های کلی و ارزش‌گذاری برای آزادی به تنهایی کافی نیست و ما نیازمند یک صورت‌بندی در زمینه آزادی هستیم.

نهادسازی

تئوری‌ها و اندیشه‌ها برای رسیدن به نتایج عملی باید در صورت‌بندی نهادی مشخصی متعین شوند، وگرنه از مشت‌شعار و سخن فراتر نمی‌روند. مثلاً ربا در اقتصاد یک هنجار اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران است، اما نهاد متناسبی که ایده را متعین و در عمل نمایندگی کند، وجود ندارد. بنابراین در بین ارزش‌های عدالت، استقلال، آزادی، امنیت و کارآیی و پیشرفت اقتصادی مشکل نهادسازی داریم.

تغییر در مواجهه با افکار عمومی

حل شکاف واقعیت و ادراک از واقعیت در این دستور کار بازتعریف و بازسازی دارد. امروز سطح مواجهه حکومت با مردم و جامعه برای فراتر رفتن از وضع موجود کفایت نمی‌کند، بنابراین در این زمینه نیز نیازمند بازتعریف مواجهه حکومت با جامعه و مردم هستیم.

کیفیت کادرسازی

یا بازتعریف چرخش قدرت

در نهایت بعد از داشتن تئوری و نیز نهادسازی مناسب، این کارگزاران و عاملان انسانی‌اند که در تحقق اهداف نقش درجه اول را بازی می‌کنند، بنابراین کیفیت کارگزاران و کسانی که عهده‌دار امور کشور می‌شوند، موضوع دیگری است که در بحث بازتعریف و بازسازی مهم است. یکی از بحث‌ها این است که ما به تدریج با یک شکاف نسلی در اداره و مدیریت کشور روبه‌رو شده‌ایم، به‌گونه‌ای که امروز یک نوع پیرسالاری در مدیریت کشور حاکم شده است و نسل جدید در این چرخه حاضر نیست. ما سازوکارهای مناسبی برای پویایی و چرخش قدرت در بین نخبگان نداریم و بخش زیادی از نیروهای جوانی که در اختیار ما هستند، به حد کافی کارآموده نیستند، چون تجربه مدیریتی ندارند. ما به لحاظ عاملان انسانی با نسل جوان و پراتگیزه اما کم‌تجربه و فاقد اعتمادبه‌نفس لازم برای برعهده گرفتن مسئولیت‌های بزرگ روبه‌رویم و از طرف دیگر با پیرسالاری در مدیریت مواجهیم که از نظر خلاقیت و انگیزه کار و تلاش فرسوده و از کارافتاده است.

روی اولویت اقتصاد در سال‌های اخیر نیز نتوانسته است گره این مساله را باز کند. با این ملاحظات، ناکامی جمهوری اسلامی ایران در حوزه اقتصاد آن را به ارزش حیاتی جمهوری اسلامی ایران تبدیل کرده است که اثر مثبت و منفی روی ارزش‌های چهارگانه سابق نیز دارد؛ یعنی هم استقلال و امنیت و هم عدالت و آزادی و هم احساس رضایت از وجود آنها تا حد زیادی تابع رضایت در حوزه اقتصادی است. هم ایده مرکزی دولت روحانی و هم بافت مدیریتی آن نشان می‌دهد که در این دوره نیز تغییر مثبت و محسوس در اقتصاد کشور نخواهد افتاد و جمهوری اسلامی ایران در کسب رضایت اجتماعی مردم از نظر اقتصادی کامیاب نخواهد شد.

جمع‌بندی

به نظرم بحث آنچنان کلان است که می‌توان دهه پنجم انقلاب را معطوف به آن تعریف کرد. دهه پنجم را می‌توان از این نظر دهه بازتعریف و بازسازی نامگذاری کرد. برخی دستور کارهای اصلی این بازتعریف و بازسازی می‌تواند موارد زیر باشد:

حل مسائل تئوریک

همه ارزش‌های برشمرده شده با خلأ نظری و تئوریک مواجه هستند، حتی در جایی مانند استقلال و امنیت که رضایت نسبی وجود دارد، این رضایت را در اتکا به تجربه و اقدام عملی به دست آورده‌ایم و در این بخش نیز خلأهای نظری و تئوریک داریم.

در حوزه عدالت و آزادی خلأ نظری و تئوریک در کشورمان بغرنج‌تر است. در لیبرال‌ترین گرایش‌های فکری در خصوص عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی پاسخ‌های متنوعی داده شده، اما در جمهوری اسلامی که یک حکومت مدعی عدالت است، ما هنوز یک صورت‌بندی تئوریک و نظری منسجم به‌عنوان راهنمای عمل نداریم؛ بنابراین کسانی که در موقعیت اداره کشور و موقعیت‌های سیاسی قرار می‌گیرند، به صورت ارتكازی و تشخیص‌های فردی متناسب با اولویت‌های عمدتاً سیاسی دست به توزیع مواهب می‌زنند، این در حالی است که بدون اینکه یک سازمان تئوری و نظری داشته باشیم، نمی‌توانیم صورت‌بندی‌های اجتماعی را به نفع



در حوزه عدالت و آزادی خلأ نظری و تئوریک در کشورمان بغرنج‌تر است. در لیبرال‌ترین گرایش‌های فکری در خصوص عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی پاسخ‌های متنوعی داده شده، اما در جمهوری اسلامی که یک حکومت مدعی عدالت است، ما هنوز یک صورت‌بندی تئوریک و نظری منسجم به‌عنوان راهنمای عمل نداریم



در این حوزه مزیتی در جامعه ندارند. در آستانه ۴۰ سالگی نظام، کشور به لحاظ اقتصادی چه اقتصاد خرد و چه در شاخص‌های اقتصاد کلان وضعیتی نامناسب دارد. مردم و حاکمیت و جناح‌های سیاسی نیز بر این وضعیت تجربه تعدیل هاشمی، تجربه توسعه سیاسی خاتمی، تجربه عدالت‌خواهی احمدی‌نژاد و نیز غرب‌گرایی روحانی نسخه‌هایی برای حل مسائل و ایجاد پیشرفت اقتصادی بوده‌اند که تقریباً همه ناموفق بوده‌اند.

اهمیت مسائل اقتصادی از این نظر است که اولاً با نیازهای اولیه افراد جامعه برای زنده ماندن و زندگی کردن ارتباط دارد، ثانیاً فراگیرترین نیازها و مطالبات اجتماعی است، ثالثاً اکنون کانون نارضایتی جامعه است، رابعاً این ناکارآمدی اقتصادی اثر فرساینده‌ای روی هنجارها و ارزش‌های مطلوب جمهوری اسلامی ایران در حوزه فکری و فرهنگی و سبک زندگی دارد و خامسا فشارها و تهدیدهای دشمن در مقابله با جمهوری اسلامی ایران نیز در اقتصاد متمرکز شده است. تمهیدات نظام در تفسیر مجدد اصل ۴۴ و بحث اقتصاد مقاومتی و تمرکز

“
کسانی که در موقعیت‌های اداره کشور و موقعیت‌های سیاسی قرار می‌گیرند، به صورت ارتكازی و تشخیص‌های فردی متناسب با اولویت‌های عمدتاً سیاسی دست به توزیع مواهب می‌زنند

به صورت یک امر ارتكازی و عرفی است. مساله دوم ضعف نهادها و ساختارهایی است که پیش‌برنده و تضمین‌کننده عدالت بوده و ماهیتی ضدفساد داشته باشند. سوم در سطح فردی، ضعف پایبندی به عدالت و تناقض در عمل به آن در همه ساختارهای حاکمیت و منسوبان به حاکمیت است. مساله چهارم ناتوانی در ایجاد احساس وجود عدالت در مردم در جمهوری اسلامی ایران در همان سطحی که به آن عمل کرده است. مثلاً محرومیت‌زدایی‌هایی که در این ۴۰ سال انجام شده است یا نوع پشتیبانی

که از طبقات ضعیف و محروم داشته است یا رسیدگی عادلانه به مسائلی که یک طرف دعوا صاحبان قدرت و ثروت بوده‌اند.

دسته سوم ارزش‌هایی هستند که محتاج انقلابند. ارزش «پیشرفت و کارآیی اقتصادی» در این دسته قرار می‌گیرد. جمع‌بندی جامعه از توانایی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران زیر متوسط و رو به ضعف است و تقریباً همه تجربیات اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در ۴۰ سال اخیر نیز ناموفق ارزیابی می‌شود و اتفاقاً هیچ یک از دو جریان سیاسی



شاید بیش از بسیاری از مواضع و نزاع‌های سیاسی که بعضاً در خارج از اولویت‌های جامعه است جریان دانشجویی می‌بایست با پیگیری و ورود به مباحث اجتماعی از قبیل زنان، کارگران، حاشیه‌نشینان، کودکان کار، معتادان، بیماران صعب‌العلاج، معلولان، فقرا، مستمری بگيران و... که متأسفانه آنطور که باید و شاید در اولویت‌های جریان دانشجویی نیست و به شدت در آن دچار عقب ماندگی است زمینه افزایش ظرفیت‌های خود را در جهت تأثیرگذاری بر جامعه فراهم کند.

۶

یکی از مسائلی که جریان دانشجویی در شرایط امروزی بیش از گذشته نیازمند ورود جدی، تخصصی، مطالبه‌گرانه و اصلاح‌گرانه در جهادی در آن می‌باشد، مباحث مربوط به امر اجتماعی است



پنج نکته برای جنبش دانشجویی در دهه پنجم



علی خضریان

نویسنده کتاب موج سوم

در حالی که آخرین سال از چهارمین دهه انقلاب اسلامی را تجربه می‌کنیم؛ به نظر می‌رسد شکل‌های دانشجویی انقلابی که به معنای واقعی به انقلاب اسلامی علاقه‌مندند و معتقدند که این انقلاب راه نجات مردم و کشور است، می‌بایست در سال جدید با پشتکار بیشتر و یک احساس مسئولیت ملی، دینی و حتی بین‌المللی افزون‌تر از قبل در صف مبارزه حضور یابند و در جهت

تقویت گفتمان انقلاب اسلامی و رفع برخی کم‌کاری‌ها و اصلاح روندها اقدام نمایند. نگارنده به عنوان یکی از فعالان سابق دانشجویی قصد دارم در پنج نکته کوتاه برخی کارهای مهمی که جریان دانشجویی انقلابی بعضاً از آنها غفلت نموده و یا کمتر مورد توجه قرار داده را به بهانه نزدیک شدن به آغاز سال نو مطرح نمایم تا در سال آینده بتواند مورد توجه بیشتری واقع شود.

۱- باور کنیم بدون مطالعه هدفمند امکان هیچ اقدام مؤثری نیست

«فَرَأَى بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ این تنها یک آیه اما اولین آیه ای است که بر پیامبر عظیم الشان اسلام نازل شد و منشا بزرگترین تحولات بشری در تاریخ گردیده است. این دستور صریح پروردگار است که بر محمد(ص) نازل و بر جهانیان ابلاغ گشت و خود حکایت از این دارد که اسلام در ابتدا و در اولین آیه که بر پیامبرش وحی شده بر خواندن تأکید می‌کند و به نظر می‌رسد غفلت از این امر در محیط‌های دانشجویی و جوان‌بستر بسیاری از آسیب‌ها و معضلات می‌باشد. عدم برنامه‌ریزی در بدنه تشکلهای دانشجویی انقلابی برای افزایش سطح آگاهی در حوزه‌های مختلف همچنان به عنوان یکی از معضلات اساسی قابل ذکر است و گاهی اوقات یک مجموعه دانشجویی انقلابی آنقدر درگیر امور روزانه و غرق در فضای مجازی می‌گردد که از اصل کار باز می‌ماند و فعالان دانشجویی با حضور بی‌هدف و بی‌نتیجه در شبکه‌های اجتماعی حتی دچار توهم فعالیت مؤثر فرهنگی برای دانشگاه نیز می‌شوند و به تدریج ارتباطشان را با واقعیت از دست می‌دهند. آنچه از این رهگذر نصیب جریان دانشجویی گردیده این است که همچنان قهرمان‌های مجازی «دن کیشوت» وار به جنگ آسیاب‌های بادی می‌روند.

شاید پیر بی‌راه نباشد که بگوییم در صورت عدم رفع این نقیصه، جریان دانشجویی انقلابی به مرور تأثیرگذاری خود را در محیط دانشگاه از دست خواهد داد و در ادامه نیز با خطر استحاله روبرو خواهد شد.

۲- نگاه نقادانه

مانع از دیدن کارآمدی‌ها نشود

همانطور که می‌دانیم کشور در طول سال‌های اخیر درگیر جنگ نرم است. اگر

مقطعی و با نگاهی کلان‌نگر به دستاوردهای انقلاب اسلامی بنگرد. آن وقت است که می‌توان با مشاهده توانایی‌ها، پیشرفت‌ها و اقتدار کشور در مقابله با بزرگترین قدرت‌های دنیا مانع از غلبه دشمن برای ساختن ادراکی خلاف واقعیت در جامعه شد.

۳- برای کلیدواژه‌های اساسی انقلاب اسلامی تولید فکر کنیم

با توجه به اینکه با گذشت قریب به چهار دهه از انقلاب اسلامی همچنان در برخی کلیدواژه‌های اساسی همچون مردمسالاری دینی، استقلال، آزادی، عدالت، پیشرفت و شناخت نظام سلطه نیازمند بسط تئوریک هستیم و از آنجایی که کلان‌دیدگاه انقلاب اسلامی حرکت در مسیر ایجاد یک تمدن اسلامی به معنای ایجاد زندگی مبتنی بر تعالیم الهی در زمین است و این مهم نیازمند تولید فکر و پرورش نیروی انسانی مؤثر می‌باشد؛ جریان دانشجویی می‌تواند از بهترین ظرفیت‌ها برای کمک به انقلاب اسلامی در این جهت باشند و با نگاهی راهبردی به آینده انقلاب اسلامی و چشم‌اندازی که می‌بایست در مسیر آن حرکت کند، با تشکیل بستری برای جلسات فکری همراه با مجموعه‌های حوزوی، در سال آینده زمینه گسترش فکر و بیان حرف نو در میدان اندیشه را فراهم کنند.

۴- همچنان از ظرفیت‌های جذاب مشروع

در غلبه گفتمان انقلاب اسلامی غافلیم

در حالیکه جریان مقابل گفتمان انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از «جذابیت بی‌بند و باری» در امر فرهنگ به دنبال گسترش ظرفیت‌های خود در میان جوانان و دانشجویان است، جریان دانشجویی انقلابی هنوز نتوانسته در امر ایجابی برنامه‌ریزی مناسبی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های جذاب مشروع در امر فرهنگ و هنر از قبیل

تئاتر، کاریکاتور، شعر، سرود، طنز و... نماید و همچنان نیازمند یک نگاه تحول‌گرا در این خصوص می‌باشد که با شجاعت در تصمیم‌گیری و رویکردی آتش‌به‌اختیار بدون آنکه خود را معطل دستگاه‌های فرهنگی عریض و طویل ناکارآمد و دچار اختلال نمایند، خود آستین همت بالا بزنند و برای پرورش نیرو در این خصوص فعال شوند. تا با این ظرفیت بتوانند برای غلبه دادن گفتمان انقلاب در دانشگاه گامی مؤثر و رو به جلو بردارند.

۵- با ورود به امر اجتماعی مانع

از ایجاد شکاف میان

مجموعه دانشجویی و جامعه شوید

یکی از مسائلی که جریان دانشجویی در شرایط امروزی بیش از گذشته نیازمند ورود جدی، تخصصی، مطالبه‌گرانه و اصلاح‌گرانه‌ی جهادی در آن می‌باشد، مباحث مربوط به امر اجتماعی است.

شاید بیش از بسیاری از مواضع و نزاع‌های سیاسی که بعضاً در خارج از اولویت‌های جامعه است جریان دانشجویی می‌بایست با پیگیری و ورود به مباحث اجتماعی از قبیل زنان، کارگران، حاشیه‌نشینان، کودکان کار، معتادان، بیماران صعب‌العلاج، معلولان، فقرا، مستمری بگيران و... که متأسفانه آنطور که باید و شاید در اولویت‌های جریان دانشجویی نیست و به شدت در آن دچار عقب ماندگی است زمینه افزایش ظرفیت‌های خود را در جهت تأثیرگذاری بر جامعه فراهم کند.

البته باید توجه داشت ورود جریان دانشجویی به امر اجتماعی صرفاً به معنای تقلیل جریان دانشجویی به عنوان یک نیروی ارائه‌دهنده خدمات اجتماعی نیست، بلکه مطالبه و پرسشگری اجتماعی از دستگاه‌ها و نهادهای مسئول در جهت تحقق مطالبات اجتماعی نیز از آن دسته مسائلی است که کمتر مورد توجه جریان دانشجویی قرار می‌گیرد.



مسلمانا وقتی که علم دست‌مایه بازی سیاسی است و قرار است که اهل سیاست، علم را مسخره و شوخی قلمداد کنند، دیگر بحث علمی چه فایده دارد؟ سخن دکتر داوری هم که گفته بود: «وقتی مطلب سیاسی با مسئله علمی خلط می‌شود، هر چه بکوشند به نتیجه نمی‌رسند» ناظر به همین معنا نیست؟

ادامه از صفحه یک

علم ماهیتی متفاوت با دین دارد و به این جهت آن را به صفت دینی نمی‌توان متصف کرد. به عبارت دیگر وصف دینی نمی‌تواند صفت ذاتی علم باشد.

ایشان همچنین افزوده‌اند:

«البته دین و دینداران می‌توانند نسبت به مسائل همه علوم و بخصوص علوم معروف به علوم انسانی و اجتماعی نظر انتقادی داشته باشند و پس از مطالعه و آشنایی کافی که البته به آسانی حاصل نمی‌شود، در مباحث آن علوم چون و چرا کنند اما این چون و چرا در نقد علم است نه اینکه علم تازه باشد. ما هنوز به این مرحله نرسیده‌ایم.»

و درباره نسبت علم و جامعه نوشته‌اند: «علم اجتماعی جدید با نظم تجدد تناسب دارد. ما اگر نظم دیگری جز نظم تجدد در نظر داریم و به چگونگی قوام و به راه تحقق آن می‌اندیشیم و برای رسیدن به آن می‌کوشیم شاید در راه علمی متناسب با نظم تازه قرار بگیریم. در این مورد هم توجه داشته باشیم که علم و جامعه با هم قوام می‌یابند. جامعه کنونی ما جامعه توسعه‌نیافته است. این جامعه همه نیازهای جامعه مدرن را دارد، بی‌آنکه از توانایی‌های آن برخوردار باشد. اگر می‌توانستیم خود را از این وابستگی نجات دهیم و راه رسیدن به جامعه‌ای را بیابیم که در آن روح دینی یعنی اعتقاد به توحید و عالم غیب و معاد حاکم باشد و مردمانش از سودای مصرف آخرین تکنولوژی‌های ساخته جهان توسعه‌یافته آزاد باشند و با همدلی و هماهنگی برای معاش توأم با اخلاق بکوشند، شاید افقی پیش‌رویمان گشوده می‌شد. توجه داشته باشیم که علم یک طرح مهندسی ساختنی نیست، یافتنی است.»

و نهایتاً پیشنهادی هم داده‌اند: «چیز دیگری نمی‌توانم بگویم، جز اینکه خویست که اگر می‌توانیم به‌جای بحث درباره علوم اجتماعی اسلامی، در باب شرایط امکان تجدید عهد دینی و بنای یک جامعه اسلامی بیندیشیم و در این راه به لطف پروردگار علیم امیدوار باشیم.» پس از بالا گرفتن بحث‌ها درباره نامه دکتر داوری، رئیس جمهور نیز در مراسم اختتامیه جشنواره خوارزمی، راجع به علم دینی و علوم انسانی اسلامی و حتی مطالبی اعم از این دو مبحث، مواضعی گرفت و گفت: «علم، علم است و به «نوع تفکر» و «ایدئولوژی» وصل نمی‌شود. عده‌ای در کشور ما سال‌ها وقت صرف کردند تا ریاضی و شیمی و فیزیک اسلامی درست کنند؛ ایشان پول، وقت و امکانات زیادی صرف کردند، اما حاصلی به دست نیاوردند. این عده حتی تلاش کردند، علوم را در دست‌بندی‌های علوم مرتبط با دین و علوم ضددینی یا علوم سنتی و جدید تقسیم‌بندی کنند و اصرار داشتند که نباید علوم جدید را بپذیریم و می‌گفتند ما هر چه از علم نیاز داریم می‌توانیم از حوزه‌های علمیه به دست بیآوریم، لذا نیازی به دانشگاه نداریم. امروز دیگر این تفکرات در جامعه ما طرفداری ندارد.» وی در تلاش برای طبقه‌بندی قائلان به «علم دینی»، اینطور ادامه داده بود: «عده دیگری بودند که سعی داشتند ثابت کنند آغاز و منشأ همه علوم از اسلام بوده است و برای ربط دادن هر شاخه‌ای از علم به اسلام به دنبال آیه و روایت می‌گشتند. این باور نیز صحیح نیست و ما تأکیدات موقت پیامبر اسلام (ص) را داشتیم که پیروان اسلام را به علم آموزی از هر نقطه جهان تشویق می‌کردند. بنابراین هرگونه تلاش برای تقسیم‌بندی علم محکوم به شکست است. اساساً اینکه شاخه‌ای از علم را به جنبه‌ای از دین وصل کنیم، برای آن علم شأن و جایگاه ایجاد نمی‌کند و اگر آن را به دین وصل نکنیم هم چیزی از ارزش آن کم نخواهد شد. دین یک نگاه، رویکرد و تفکر بلند برای هدایت زندگی بشر است که علوم مختلف در ذیل آن تعریف می‌شوند. علوم از لحاظ اهداف و نتایج آنها البته به دو دسته کلی قابل

درباره مناقشات اخیر پیرامون علم دینی

گروکشی آگاهی کاذب!

تقسیم هستند. یک دسته که علم را بر مبنای تفکر مادی ابزار سلطه و اعمال قدرت بر دیگران می‌داند و دسته دیگر که علم را در خدمت رشد و تعالی انسان‌ها می‌خواهد. رئیس جمهور همچنین گفته بود: «البته طبیعی است که علم باعث توانمندی می‌شود. مهم این است که از توانمندی و قدرتی که در نتیجه رشد علمی حاصل می‌شود، در چه جهت و به چه منظوری استفاده می‌شود، اگر از این قدرت برای توسعه سلطه بر دیگران استفاده شود، این علم اسلامی به حساب نمی‌آید. علم مطلوب در خدمت رفاه و پیشرفت بشر و حل مشکلات جامعه است و به دنبال «شناخت خالق جهان»، «قواعد طبیعت» و «روابط صحیح میان انسان‌ها» است و به این معنا هر علمی که در خدمت به تعالی بشر باشد، اسلامی است.» ریاست محترم جمهور همچنین در تقسیمات علم هم وارد شده و جز یک نحوه تقسیم، سایر تقسیمات را باطل اعلام کرده‌اند: «نسبت علم با دین، بر مبنای اهداف هر علم تعیین می‌شود. هر گونه تقسیم‌بندی درباره علم، غیر از این صحیح نیست، چنان‌که تقسیم‌بندی علم به «علوم سوسیالیستی» و «علوم بورژوازی» نیز شکست خورد. تفاوت علوم اسلامی و غیراسلامی صرفاً در اهداف و نتایج این علوم است، نه خود علم.» پس از این بیانات، روزنامه حزب کارگزاران، «سازندگی»، ذیل تیتیر «حکیم و حاکم» نوشت: «چگونه داوری و روحانی به یک سخن رسیدند؟»

حال آیا باید به بحث نظری در باب ماهیت علم و تفاوت علم قدیم و جدید پرداخت؟ مسلمانا وقتی که علم دست‌مایه بازی سیاسی است و قرار است که اهل سیاست، علم را مسخره و شوخی قلمداد کنند، دیگر بحث علمی چه فایده دارد؟ سخن دکتر داوری هم که گفته بود: «وقتی مطلب سیاسی با مسئله علمی خلط می‌شود، هر چه بکوشند به نتیجه نمی‌رسند» ناظر به همین معنا نیست؟

بگذریم. در فرق زمین تا آسمان سخن روحانی و قول داوری در این مدت قریب به دو ماه، بسیار نوشته‌اند. لب مطلب این است که داوری به هیچ عنوان «علم دینی» را نفی نکرده یا حتی نگفته که پیدایی علم دینی، به دنبال پیدا شدن جامعه دینی است. برخی مطلب وی را اینطور فهمیدند که درست نیست. این مطلب را با بررسی آثار داوری هم می‌توان نشان داد اما نیازی به این کار نیست! داوری در همین نامه نوشته بود که «علم و جامعه با هم قوام می‌یابند». پس نسبت تقدم و تأخر بین علم و جامعه نیست. این در حالی است که روحانی از اساس امکان «علمی دیگر» را منکر است و در دعوی ایدئولوژیک، جانب وضع موجود را می‌گیرد. البته دکتر داوری نوشته است که «دینی» صفت ذات «علم» نمی‌شود و علم و دین متفاوتند، که این مطلبی

است. پس چطور با معرفت‌های زمینه‌ای (مثلاً رهیافت‌های اسلامی یا بومی) مخالفت کرده‌اند و معرفت‌های زمینه‌ای regional را از خاطر برده و گفته‌اند: «هیچ کشوری با انزوا به رشد و پیشرفت دست پیدا نخواهد کرد. اگر روابط علمی خود را با دنیا محدود کنیم هیچ فایده‌ای برای ما نخواهد داشت. اگر با دنیا و مراکز تحقیقاتی جهان تعامل خوبی داشته باشیم و پروژه‌های مشترک را تعریف و به نتیجه برسانیم سریع‌تر به اهداف خود دست پیدا خواهیم کرد. باید از آنچه دنیا به آن رسیده استفاده کرده و آن مسیر را ادامه دهیم.»

البته روحانی سال ۹۰، حرف دیگری نیز داشته است: «اینجانب با آگاهی از ظرفیت‌های عظیم نهفته در آرای حکیم متأله صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، رجاء واثق دارد که عرضه تحولات یک سده اخیر به تفکر صدرا، می‌تواند به خوانش‌های نوینی در گستره فلسفه علم منجر شود و رهیافت ذی‌قیمتی را نصب پژوهندگان آن نماید. ما نیازمند آنیم که با پایش تحولات اندیشگی و علمی در جهان امروز و نوخوانش حکمت صدرا، گام‌های بلندتری در نظریه‌پردازی و تولید علم برداریم.» پس چه شده است که امروز با نمایش کاریکاتوری مباحث فلسفه علم و ورود حکمت اسلامی به بحث از علم را کاریکاتورنمایی می‌کنند؟

ذکر یک مطلب دیگر نیز لازم است. مدعاها، در فضای ژورنال مطرح است و از جمله آنها این است که «انقلاب‌ها برآند تا ایدئولوژی را جایگزین علم کرده یا ایدئولوژی را بر علم مسلط کنند.» این مدعا البته حاکی از بی‌خبری مدعی است از «علم» و «ایدئولوژی» در عالم جدید. مزاعم و آرای همگانی نیز با چنین مدعایی همراهی می‌کند که «فریاد» ایدئولوژی در حال تحمیل خود به آزادمدان علم است. این زعم عمومی نیز خبر از ناآگاهی تاریخی ما دارد و به دلیل این ناآگاهی است که، آنها که بلندتر‌های‌وهو می‌کنند، میدان‌دارانند. برای عشاق تکنیک و فرآورده‌های تکنولوژیک، احتمال آگاهی کاذب خواندن علم، توهین به مقدسات محسوب خواهد شد. وضعی که اشننگلر نیز در دوره خوش‌بینی آلمان به تکنیک با آن مواجه بود. اشننگلر در فصل چهارم «انسان و تکنیک» می‌نویسد: «حقیقت این است که هر تئوری علمی یک قصه (Mythos) درباره فهم نیروهای طبیعت است و هر کدام وابسته‌اند، او[ا] بالتمام فارغ از دیناتی که به آن تعلق دارند. اما در فرهنگ فاوستی هر تئوری از یک فرضیه که «کار می‌دهد» نشأت گرفته است. این فرضیه بیرونی نیازی ندارد که حتماً صحیح باشد، بلکه فقط باید عملی (praktisch) باشد. هدف [این فرضیات] برگرفتن و پرده‌برداری از رازهای عالم نیست، بلکه می‌خواهد آنها را برای اهداف مشخص قابل استفاده کند.» این موضع، خاص اشننگلر نیست و اتفاقاً موضع غالب در باب علم جدید، آن است که علم نه مطلق است (چه اگر بود، پیشرفتش وجهی نداشت) و نه صحیح. توضیح بیشتر این مطلب البته محتاج مقدماتی است ولی در همین حد هم خوب است اشاره شود که علم جدید، کمتر وجه شناختی دارد و اصلاً چنین ادعایی هم ندارد (مگر از جانب کسانی که با فلسفه آشنا نیستند) مثل هاوکینگ. علم ابزار تصرف است نه شناخت و خلط این دو و تسری احکام علمی به سایر حوزه‌ها، چنان‌که ویتگنشتاین نیز نشان داده است، نه منطقی است نه پذیرفتنی. ضمن آنکه «غایت» هم از دکارت به بعد (با حذف علت غایی)، داخل علم نیست و باید از خارج به آن اعلام شود. پس در علم، تصرف شرط است اما این تصرف، جهت و غایتی ندارد و کور است، یا به عبارت دیگر، این غرض و غایت در خود علم، اخذ نمی‌شود.





عوامل مؤثر در رشد علمی



اصغر جمشیدی

فوق دکتری دانشگاه KTH استکهلم سوئد

دین مبین اسلام تأکید فراوانی بر کسب علم و دانش دارد و روایات و احادیث زیادی نیز در این زمینه موجود است.

(امام علی(علیه السلام) فرمودند: العلمُ سلطانٌ، مَنْ وَجَدَهُ صَالٍ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَبِيلٌ عَلَيْهِ.

علیرغم همه تلاش‌های صورت گرفته در این چهل سال گذشته، برای جبران مافات و عقب‌ماندگی‌های چند صدسال گذشته و بازگشت به عرصه طلانی سردمداری علمی در دنیا، باید از تجارب مثبت در زمینه رشد علمی استفاده کرد و در عین حال با آسیب‌شناسی موشکافانه و دقیق، عیوب و آفات مسیرهای تجربه‌شده را شناخت تا بدان دچار نشویم. در اینجا تلاش می‌شود تا ویژگی‌های مثبت بیشتر دانشگاه‌های خارجی به‌ویژه اروپا و آمریکا که عامل توسعه و پیشرفت آن‌ها به‌عنوان کشورهای پیشرفته می‌شود، مورد بررسی قرار گیرد. به‌طور کلی چهار عامل آموزش، پژوهش، مسئولیت‌پذیری و نقشه جامع به‌عنوان چهار بازوی پیشرفت مورد بررسی قرار گرفته است. لازم به ذکر است که بیشتر موارد مورد بحث در مورد دانشگاه‌های خارجی تراز اول دنیا صادق است و البته تفاوت‌هایی وجود دارد که قابل اغماض است.

آموزش:

در بحث تدریس دروس دانشگاهی، آنچه در دانشگاه‌های خارجی بخصوص دانشگاه‌هایی

مدیریت و کنترل می‌شود و عامل دوم باعث تمرکز در کار و تحقیق به دلیل از بین رفتن نیاز اساسی مالی می‌شود. به‌طور معمول قانون اجازه نمی‌دهد استادی که به‌صورت تمام‌وقت در استخدام دانشگاه هست در چند جای دیگر نیز شغل داشته باشد. همین تک شغل بودن تمرکز افراد و مسئولیت‌پذیری ایشان را افزایش می‌دهد.

نقشه جامع:

آنچه در دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته دیده می‌شود این است که نقشه‌های جامعی همواره توسط دولت‌هایشان متناسب با نیازهای روز و با هر دو نگاه کلان و خرد تعریف می‌شود و پروژه‌ها در راستای این نقشه‌ها حمایت مالی می‌شوند. این نقشه‌های جامع در بستر قانون و با سازوکاری اجرا می‌شوند تا امکان سوءاستفاده و انحراف از آن‌ها به حداقل برسد.

در برخی موارد این نقشه‌های جامع بین چندین کشور به‌عنوان مثال کشورهای عضو اتحادیه اروپا تعریف می‌شود که نتیجه بخشی و ضریب تأثیر پروژه را بالا می‌برد چراکه از تجربیات و اطلاعات فراملیتی در اجرای پروژه‌ها استفاده می‌شود. در مجموع، برای حفظ نرخ رشد علمی کشور و رسیدن به جایگاه مطلوب، همواره باید سیستم علمی کشور مورد ارزیابی و اصلاح قرار گیرد که خوشبختانه کارهای خوبی هم شروع شده از جمله نوشتن نقشه جامع علمی کشور و ایجاد ستادهای معاونت علمی ریاست جمهوری که همچنان نیاز به نقد و اصلاح دارد.

از طرفی متأسفانه تحول جدی در زمینه آموزش و پژوهش رخ نداده یا حداقل می‌توان گفت برای مردم محسوس نیست چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ ساختار و نوع نگرش به دانشجویان تحصیلات تکمیلی که به‌واقع نیروهای خط مقدم علمی محسوب می‌شوند.

دانشگاه توسط آن افراد می‌شود. از طرف دیگر از این طریق بسیاری از پروژه‌های دانشجویان فوق‌لیسانس و دکتری تعریف شده و شرایط جذب دانشجویان را پس از فارغ‌التحصیلی فراهم می‌آورد. نکته قابل تأمل این است که دغدغه دانشجوی دکتری صرفاً دغدغه پژوهش است چون از نظر مالی توسط دانشگاه یا کمپانی به‌بازار می‌شود و مقرری ماهیانه تخصص می‌گیرد. در حقیقت تحصیل دانشجوی دکتری به‌منزله کار در نظر گرفته می‌شود که این امر نه‌تنها باعث حرکت هدفمند دانشجویان به سمت پروژه‌های خاص و مورد نیاز کشورها می‌شود بلکه با اختصاص مقرری به دانشجوی دکتری زمینه استفاده‌ی حداکثری از بهترین و پربازده‌ترین دوران عمر دانشجوی دکتری را فراهم می‌آورد. نتیجه این کار به ثمر نشستن تحقیقات و تولید فناوری است. تا زمانی که در کشور به دانشجو به‌عنوان یک نیروی مجانی که محتاج نمره و فارغ‌التحصیلی و گرفتن مدرک است، پیشرفت علمی متناسب با استعدادها و ظرفیت‌ها نخواهد بود و دانشجویان در مقاطع تحصیلات تکمیلی برای تأمین معیشت یا به‌صورت پاره‌وقت مشغول به کار می‌شوند و تمرکز و انگیزه کافی برای پژوهش نخواهند داشت یا به خارج از کشور می‌روند. مقایسه کنید حقوق دانشجویی ماهیانه ۲۵ میلیون تومان در دانشگاه epfl سوئیس را در مقابل حقوق صفر در دانشگاه داخل.

مسئولیت‌پذیری:

یک عامل اساسی در پیشرفت دانشگاه‌های تراز اول، نهادینه شدن فرهنگ مسئولیت‌پذیری در کار و تحقیق است. دو عامل را می‌توان در این فرهنگ‌سازی دخیل دانست: یکی قانون و دیگری رفاه اجتماعی و قانع بودن. عامل اول ضمانت اجرایی می‌آورد و توسط افرادی به‌خوبی

که درس - پروژه محور هستند علاوه بر ارائه تئورهای مورد بحث، جنبه‌های کاربردی و عملیاتی به‌روز مباحث مطرح‌شده نیز ارائه می‌شود. یک درس توسط یک استاد ارائه نمی‌شود و ظرفیت‌های اساتید گروه و دانشجویان دکتری در حال تحصیل نیز بکار گرفته می‌شود. این افراد غالباً در زمینه‌ای که تدریس می‌کنند به‌طور کامل تخصص و تمرکز دارند. در برخی موارد هم‌جهت افزایش بهره‌وری آموزش، از صاحبان و یا همکاران شرکت‌های صنعتی استفاده می‌شود.

در برخی موارد، دروس پیشرفته و حتی بین‌رشته‌ای تعریف می‌شود و در قالب درس و یا مدرسه تابستانی یا زمستانی یا اجلاس ارائه می‌شود که این عمل نه‌تنها باعث ایجاد همکاری‌های مشترک بین دانشگاهی می‌شود بلکه زمینه‌ای می‌شود برای تبادل اطلاعات و به‌روز شدن افراد. ارائه درس یک استاد معمولاً به‌روز و متفاوت از ارائه‌های ترم‌های گذشته است. عملاً یک استاد برای ارائه مطالب جدید وقت و انرژی زیادی را هزینه می‌کند. اگر آموزش در یک کشور به‌روز و متناسب با نیازها نباشد، نمی‌تواند جوابگوی صنعت و جامعه باشد و صرفاً آموزش خواهد بود که منجر به گرفتن مدرک و تولید فارغ‌التحصیلان بیکار خواهد شد. برای تحقق این هدف نیاز به یک عزم جدی از سوی اساتید محترم و یک مطالبه مهم از سوی دانشجویان هست.

پژوهش:

در زمینه پژوهشی، همواره از افرادی که به‌صورت قابل توجه در شرکت‌های صنعتی فعالیت دارند به‌صورت پاره‌وقت در دانشگاه استفاده می‌نمایند و این نه‌تنها عاملی مؤثر در نگاه‌داشتن پیوند صنعت و دانشگاه می‌شود بلکه عامل تولید ثروت به‌وسیله تعریف پروژه‌های صنعتی در